



اگر ایمان، قوی شد عمل بیشتر هم می‌آورد

آیت‌الله قرهی در جلسه درس اخلاق خود گفت: هر کس عملش قوی‌تر بود و در دین خدا، سست نبود؛ معلوم است که ایمانش بیشتر است.

آیت‌الله قرهی در جلسه درس اخلاق خود گفت: هر کس عملش قوی‌تر بود و در دین خدا، سست نبود؛ معلوم است که ایمانش بیشتر است. چون ایمان به خودی خود، عمل‌آور است. اگر ایمان، قوی شد؛ عمل بیشتر هم می‌آورد.

به گزارش خبرگزاری مهر آیت‌الله قرهی دویست و هفتاد و چهارمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع: ایمان (عمل) که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد.

در پی می‌آید:

حتی درندگان هم در برابر مؤمن، خاشعند!

مؤمنین، فردای قیامت، به آن عملی شناخته می‌شوند که طبق روایات شریفه، هم برای خدا باشد و هم آن‌ها را به خلق و خوی الهی نزدیک کند. حسب روایات شریفه «أَكْمَلُهُمْ إِيْمَانًا» [1] تبیین شده است، آن‌هایی که «خُلِقُوا حَسَنًا» و «عَمَلُهُمْ خَالِصًا». اخلاق آن‌ها، اخلاق نیک؛ عمل آن‌ها، عمل خالص. فردای قیامت، این‌ها مقربین هستند که حسب روایات شریفه «هُمْ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» بیان شده و فرمودند: این‌ها، فردای قیامت، اهل قرب هستند.

منتها یکی از خصایصشان همین است که این‌ها آنچه را که روایات تبیین می‌کند، باور دارند و عمل می‌کنند. تفاوتشان با دیگران، این است. یعنی دارای ایمانی هستند که موجب عمل می‌شود و دارای حسن خلقی هستند که عامل برای چشیدن ایمان می‌شود.

فلذا وقتی مؤمن به این مقام رسید، همه چیز تسلیم اوست و به تعبیری، عالم، مسخر اوست. حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى هَوَامِ الْأَرْضِ وَ سِبَاعُهَا وَ طَيْرُ السَّمَاءِ» [2]، به تحقیق همه چیز در برابر مؤمن، خاشع است. معنای خشوع هم این نیست که مثلاً او قدرتی دارد که زور بگوید. بلکه ایمان، به خودی خود، این حال را برای مؤمن به وجود می‌آورد.

بعضی از بزرگان و اولیاء خدا، نکته‌ای را تبیین می‌کنند که خیلی زیباست. این که چطور شد یوسف صديق (ع) به مقام عزیزی مصر رسید؟ آیا علتش، فقط مُعبر بودن (داشتن علم تعبیر خواب) ایشان بود؟ آیا علتش، جمال ایشان بود؟ و ... آنچه که اولیاء می‌گویند، این است: دلیل عمده‌اش، این بود که یوسف صديق، آن نبی مکرم و معظم، در مقام کمال، در بندگی خدا بود. فلذا همه، نسبت به ایشان، خشوع دارند و قلب‌ها به سمت ایشان هدایت می‌شد. چون همان‌طور که گفتیم، خصوصیت مؤمن، همین است، «يَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ». مثل خود حضرت سلیمان، حضرت موسی، حضرت عیسی (ع) و همه انبیاء؛ چون آن‌ها، بنده و عبد خدا بودند و ایمان به پروردگار عالم داشتند.

طبیعی است که بیان می‌شود: «حَتَّى هَوَامِ الْأَرْضِ وَ سِبَاعُهَا وَ طَيْرُ السَّمَاءِ»، حتی پرندگان، درندگان و پرندگان آسمان هم در مقابل مؤمن، خاضع و خاشع هستند. برای این که مؤمن، به این مطلب ایمان دارد که هر چه هست، مِن ناحیه‌الله است و اهل عمل است.

کسی که همه چیز از او می‌ترسند و او از هیچ چیز نمی‌ترسد!

باز خود حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) یک دلیل دیگر را که چرا همه اشیاء برای مؤمن، خاضع و خاشع هستند و همه، از او، خوف دارند؛ بیان می‌فرمایند. اولیاء هم آن را به این معنا تعبیر کردند که او، قدرتمند در دینش است؛ یعنی عمل می‌کند.

حضرت می‌فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَخَافُ كُلَّ شَيْءٍ» [3]، مؤمن، کسی است که هر چیزی از او بیمناک باشد؛ چرا؟ «و ذَلِكَ أَنَّهُ عَزِيزٌ فِي دِينِ اللَّهِ»، زیرا او در دین خدا قدرتمند و عزیز است، عزیز، معانی مختلفی در لغت دارد، «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ، تَدُلُّ عَلَى مَعَانٍ مُخْتَلِفَةٍ». یکی از معانی آن، قدرت است؛ یعنی قدرتمندی که اقتدار دارد. عزیز و قدرتمند نسبت به ذوالجلال و الاکرام هم تبیین می‌شود. لذا عبارت «عَزِيزٌ فِي دِينِ اللَّهِ»؛ یعنی در دین خدا، قدرتمند و وقوی است؛ سست نیست.

لذا اولیاء خدا می‌گویند: هر کس عملش قوی‌تر بود و در دین خدا، سست نبود؛ معلوم است که ایمانش بیشتر است. چون ایمان به خودی خود، عمل‌آور است. اگر ایمان، قوی شد؛ عمل بیشتر هم می‌آورد.

«و لَا يَخَافُ مِنْ شَيْءٍ»، و هو علامة كل مؤمن، مؤمن از هیچ چیز خوف ندارد و این، نشانه هر مؤمنی است. اصلاً مؤمن را می‌خواهی بشناسی، این، خصوصیتش است که همه چیز در ید اوست؛ چون اهل عمل است، عزیز و قدرتمند در دین خداست و خوفی از چیزی ندارد.

حرمتی بیشتر از کعبه!

وقتی این‌طور شد، عالم در تسخیر مؤمن است. دلیلش هم این است که این مؤمن در نزد پروردگار عالم هم رشد و نمو دارد. طوری که مؤمن عندالله تبارک و تعالی، مقامی دارد که طبیعی است هیچ ملکی ندارد و بلکه حتی اعظم از کعبه‌ای است که مؤمنین دور آن می‌چرخند و آن را طواف می‌کنند.

باز حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ» [4]، حرمت مؤمن، از کعبه، خیلی بیشتر است. به تعبیر دیگر یعنی خیلی مؤمن را می‌خواهم! چون مؤمن این قدر مقامش بالاست که از کعبه نیز حرمتش بیشتر است.

سه خصلتی که خداوند به مؤمن عطا کرده است

حال، اگر این‌طور شد، این مؤمن، چه خصوصیتی پیدا می‌کند؟ یکی از خصوصیاتش این است که حضرت باقرالعلوم، امام محمد باقر (ع) می‌فرمایند:

«إن الله عز و جل أعطى المؤمن ثلاث خصال»[5]، خداوند سه خصلت به این مؤمن بخشیده است:

1. «العز في الدنيا والدين»، خداوند، مؤمن را هم در دنیا عزیز می‌کند و هم در دین، به او عزت می‌دهد.
 2. «و الفلج في الآخرة» و یا در بعضی روایات «و الفلاح في الآخرة» تبیین شده که هر دو به معنی رستگاری است، اما «فلج»، اوج رستگاری است. یعنی مؤمن در آخرت رستگار می‌شود.
 3. «و المهابة في صدور العالمين»، خداوند به او ابهتی هم در دل‌های جهانیان می‌دهد.
- امام راحل را ببینید. ایشان، ایمان داشتند، لذا هم عزت در دنیا داشتند و هم در دینشان. خداوند هم ایشان را رستگار کرد و ابهتی هم به ایشان داد که این خصوصیت مؤمن است.

چرا این‌طور است؟ چون مؤمن، اهل عمل است.

چرا حرمت مؤمن از کعبه بیشتر است؟

یک روایتی را بیان کنم که خیلی زیباست: «رُوي أن رسول الله صلى الله عليه و آله نظر إلى الكعبة»[6]، روایت شده که یک مرتبه، رسول‌الله(ص) نگاهی به کعبه کرد، «فقال: مَرَحَبًا بالبيت!»، پس فرمود: آفرین به تو ای خانه خدا! «ما أعظمك و أعظم حرمتك على الله!»، چقدر تو در نزد خدا بزرگی و خدا تو را محترم شمرده، بالا برده و عظمت داده است - همین است دیگر، شما هر کجای دنیا که باشید، باید رو به قبله نماز بخوانید. قبله کجاست؟ کعبه! یا دور کعبه باید بچرخیم؛ چون حرمت دارد - بعد پیامبر اکرم(ص)، خاتم رسل، علم خدا، قسم خورده و می‌فرماید: «و الله، للمؤمن أعظم حرمة منك»، به خدا قسم! مؤمن حرمتش از تو بالاتر است.

جالب است که خود بیت، اعظم است؛ چون در ابتدا می‌فرماید: «ما أعظمك و أعظم حرمتك على الله!»، یعنی کعبه، عظیم نیست، بلکه اعظم و از باب أفعّل التفضيل است؛ یعنی دیگر هیچ چیزی با آن، برابری ندارد. اما بعد از این که کعبه را این‌قدر بالا می‌برند؛ بلافاصله خطاب به آن، می‌فرماید: مؤمن از تو برتر است و اعظمیتش نسبت به تو بیشتر است. چرا؟

«لأن الله حرم منك واحدة و من المؤمن ثلاثة: ماله، و دمه، و أن يُظن به ظن السوء»، برای این که خدا فقط یک چیز را برای تو حرام کرد. اما برای مؤمن، سه چیز را حرام کرد. برای کعبه حرام کرد که آن را تخریب نکنید، اما برای مؤمن، هم مالش و هم خونش، حرام است. علاوه بر آن، گمان بد بردن به آن نیز حرام است. همان‌طور که در قرآن کریم و مجید الهی هم فرمودند: «إن بعض الظن إثم»[7]، بعضی از ظن و گمان‌ها، گناه است و مؤمن، حرمت دارد و نباید به او ظن بد داشت. در انتها نیز می‌فرماید: «لأنهم أهل العمل»، برای این که مؤمنین اهل عمل هستند. یعنی به یک مقامی در ایمان می‌رسند که هر چه خدا گفت، چشم می‌گویند و عمل می‌کنند.

درجات مؤمنین به واسطه عمل آن‌هاست. فلذا چون اهل عمل هستند، این مؤمنین، خیلی کم هستند. لذا اشاره کردیم، پیامبر ده جزء برای ارکان ایمان، قائل شدند و فرمودند: «الإيمان في عشرة المعرفة و الطاعة و العلم و العمل و الورع و الاجتهاد و الصبر و اليقين و الرضا و التسليم فأياها فقد صاحبه بطل نظامه»[8] اگر یکی از این ده مورد، از بین برود، تمام است و همه آن از بین می‌رود؛ چون این‌ها به همدیگر گره خورده است. حالا اگر مؤمن، اهل عمل بود، این‌طور است که بر درجاتش اضافه می‌گردد.

لذا خیلی مهم است که در باب ایمان، مؤمن را اگر مؤمن می‌گویند و این همه شرافت و عزت دارد، به این خاطر است که اهل عمل است. وجود مقدس امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) فرمودند: «أيها الناس، لا تستوحشوا في طريق الهدى لقلّة أهله»[9]، ای مردم! به واسطه این که تعدادتان در راه راست، کم است، نترسید، وحشت نکنید و از راه راست بیرون نیایید. «فإن الناس اجتمعوا على مائدة شيعها قصير، و جوعها طويل»، چون مردم بر سر یک سفره‌ای جمع شدند که سیری آن، کوتاه و گرسنگی‌اش، طولانی است. منظور این است که سیری دنیا، کوتاه و گرسنگی‌اش در آخرت، طولانی است. ولی مؤمن، کسی است که احتیاج به خلق نخواهد داشت، چون اهل عمل است و به همین علت، اهل نجات هم است و از هیچ چیزی وحشت ندارد.

لذا مؤمنان که اهل عمل هستند، به دنیا دل نمی‌بندند و نگران دنیا نیستند. چون دنیا، سیرمونی ندارد.

خداوند تا چه زمانی کمک حال مؤمن است؟

حال، با این مقدمه‌ای که بیان شد که مؤمن، اخلاقی است، اهل عمل است، شرافتش از کعبه بیشتر است و دارای اعظم درجات است؛ می‌خواهیم بیان کنیم که این مؤمن، اگر بخواید به عنوان مؤمن حقیقی باشد، باید یک خصوصیتی داشته باشد. در ابتدا باید بدانیم که مؤمن همیشه از ناحیه خداوند، کمک می‌شود. در روایتی داریم که حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(ع) فرمودند: «الله في عون المؤمن»[10]، خداوند، کمک حال مؤمن است. تا چه زمانی؟ «ما كان المؤمن في عون أخيه»، تا زمانی که مؤمن هم کمک حال برادر مؤمنش باشد.

یعنی از نشانه‌های ایمان این است که مؤمن، دست مؤمن را می‌گیرد و به او کمک می‌کند. اهل عمل، این‌گونه هستند و فقط این نیست که بروند نماز بخوانند و روزه بگیرند و ... - که البته انسان باید این‌ها را انجام بدهد - اهل عمل، این نیست که بگویم فقط در دل شب قیام می‌کنند که البته این هم سعادت می‌خواهد و بارها بیان کردیم که اولیاء خدا فرمودند: به هر که هر چه دادند، در دل شب و به واسطه شب‌خیزی دادند، اما همان قیام در دل شب، باعث می‌شود که مؤمن دست مؤمن را می‌گیرد و خداوند هم این توفیق را می‌دهد. این‌ها، همه رمز است. مثلاً یکی از موارد آن، این است که گناه نکنند، اما یکی دیگر این است که علاوه بر گناه نکردن، این‌طور نباشد که فقط در خودش باشد و دست دیگران را نگیرد؛ چون در این صورت خداوند او را جزء مؤمنین، حساب نمی‌کند و به او کمک نمی‌کند. چون خدا باید کمک کند که ما شب‌خیزی داشته باشیم، مطالبی را بفهمیم و پرده‌ها برایمان بالا رود و «الله في عون المؤمن ما كان المؤمن في عون أخيه»، مادامی که مؤمن کمک حال برادر مؤمنش باشد، خدا هم کمک حال اوست.

این نکته‌ای که بیان می‌کنم، به این علت است که این جلسه، دیگر آخرین جلسه بحث اخلاق امسال است و به شرط حیات، إن شاء الله ادامه بحث را در سال آینده خواهیم داشت. آخر سال است، بالاخره یک عده‌ای، با وجود این مشکلات و گرانی که هست، مستمند و گرفتار هستند. لذا طبیعی است مؤمن، اگر می‌خواهد مؤمن باشد؛ باید اهل عمل باشد و حتی از خدا کمک بگیرد که بتواند اهل عمل باشد و به برادر مؤمنش کمک کند و دست دیگران را بگیرد. این نکته بسیار مهمی است.

البته مؤمن باید همیشه این‌طور باشد. اما چون ما رسم داریم و سنت عید نوروز را داریم؛ برای همین در این زمان، تأکید بر این مطلب کردم. این

رسم ما هم از باب دید و بازدید، سنت خوبی است، گرچه امسال توأم با فاطمیه است، اما دید و بازدید آن، هیچ اشکالی ندارد. گاهی هم انسان برای سال نو، لباسی برای فرزندان و همسرش می‌گیرد، اما اگر کسی در همسایگی ما، گرفتار باشد و ما از آن بی‌خبر باشیم؛ آن وقت چه؟! آیا در آن صورت، ما مؤمن هستیم؟! آیا خدا به ما عنایت و کمک می‌کند؟!

برآوردن صد هزار حاجت اخروی، در ازای یک کار در دنیا!!!

این قدر مهم است که خدا می‌فرماید: اگر شما یک حاجت از برادر مؤمنان را برآورده کنید، پروردگار عالم ضمن این‌که در این دنیا بسیار به شما عنایت می‌کند، فردای قیامت هم صد هزار حاجتان را می‌دهد. صد هزار کم نیست، یک حاجتان این است که خدا! من را بهشتی کن. یک حاجتان این است که من را با پیامبر محشور کن و لذا با این صد هزار، هر چه حاجت دارید، برآورده می‌شود. این را اگر یک انسان عادی بگوید، انسان باورش نمی‌شود، اما چه کسی دارد می‌گوید؟ معصوم!

حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِائَةَ أَلْفِ حَاجَةٍ» [11] هر کس یک حاجت از برادر مؤمنش برآورده کند، فردای قیامت، پروردگار عالم، صد هزار حاجت او را برآورده می‌کند. من نمی‌دانم، شما ببینید مگر انسان چقدر حاجت دارد؟! یک، دو، چهار، پنج، .. اگر انسان بخواهد تا هزار مورد حاجت‌هایش را بشمرد، کم می‌آورد. معلوم می‌شود دستگیری از همدیگر خیلی مهم است و مؤمن فقط این نیست که بخواهد یک گوشه‌ای بنشیند، برای خودش عبادت کند، سرش در لاک خودش باشد و از دیگران دستگیری نکند.

کمک به دیگران، یک لطفی است که خدا به انسان مرحمت می‌کند. عجیب است یکی از آقایان می‌فرمودند: من پدرم دست دیگران را می‌گرفت، منتها پنهانی، الآن در باب استعداد ذهنی هم خودم و هم فرزندانم بسیار بالا هستیم. حتی یکی دو نفر از فرزندانم استعداد بسیار عجیبی دارند و آن‌ها را در باب مسائل هسته‌ای مدام می‌برند و می‌آورند. همه این‌ها ثمره کمک کردن‌های پدرم به دیگران است. پدرم به خصوص در ایام نوروز، خیلی مواظب در و همسایه و بستگان بود که چیزی دارند یا ندارند.

پدر من سواد نداشت و در آن زمان هم هر چه به مکتب‌خانه رفته بود، چیزی یاد نگرفته بود و ذهنش گیرایی نداشت. حتی جالب است که خودش می‌گفت: کلی هم فلک شدم، اما هر بار فلک می‌شدم، اگر دو حرف یاد گرفته بودم، آن دو هم از ذهنم می‌پرید. اما به خاطر همین دست به خیر بودن او، طوری شده بود که اواخر عمرش، در عین بی‌سوادی، جملاتی حکمت‌آمیز می‌گفت که ما متعجب بودیم. بعد هم به ما گفت: فلانی! من فلان روز می‌میرم، من را به شهرستان ببر تا همه را ببینم. گفت: رفتیم، همه برادرها و خواهرهایش را دید و با همه هم خداحافظی کرد و گفت: من برای خداحافظی آمدم. برگشتیم، درست در همان روزی که گفت، از دنیا رفت.

یک روز به مرگش مانده بود، گفت: من هیچی از خودم ندارم، می‌دانی که سواد نوشتن هم ندارم، اما این کلمات حکمت‌آمیزی که می‌گویم و شما متعجب هستید، برای این است که من آن‌ها را شب در عالم رؤیا تعلیم می‌دیدم. همه این‌ها هم فقط به خاطر یک مطلب است که چون دارم می‌روم، به تو می‌گویم. نمی‌گویم: به چه کسی و چه چیزی، ولی من دست خیلی‌ها را گرفتم و پولم را بین آن‌ها تقسیم می‌کردم، بدون این‌که آن‌ها متوجه شوند از ناحیه من است. مثلاً می‌بردم به امام جماعت می‌دادم، می‌گفتم: آقا! می‌دانم فلانی دستش تنگ است، این پول‌ها را به او بدهید. تازه به امام جماعت هم نمی‌گفتم: مال من است؛ می‌گفتم: این را یک آقایی به من داده و گفته: این مال را به فلانی‌ها بدهند؛ چون نمی‌خواهد خودش شناخته شود. بعد در ذهنم هم این قرار می‌دادم که حضرت حجت به من داده است. البته بعد هم از آقا عذر خواهی می‌کردم که آقا! ببخشید اگر بی‌ادبی می‌کنم و می‌گویم: یک آقایی به من داده، ولی چون شنیدم همه عالم دست شماست و به واسطه شما، رزق و روزی می‌خوریم، این را می‌گویم.

لذا این چنین است که پروردگار عالم به او که حافظه قوی‌ای نداشت و در مکتب خانه هم فلک هم می‌شد و هیچی یاد نگرفته بود، در آخر عمر حکمت داد و از آن طرف هم در نسلش، حافظه عجیب قرار داد. البته این‌ها در دنیا است، حالا در آخرت بین چه می‌شود که بناست صد هزار حاجتش برآورده شود. شاید تمام بستگان خود را شفاعت کند. پس ببینید یک مؤمن که برای خدا از دیگران دستگیری کند، چه اجری خواهد داشت.

کمک نکردن در عین توانایی و خروج از ولایت الله!

آن وقت ببینید اگر کسی برعکس شد و مؤمنی به او مراجعه کرد، ولی او در عین حال که می‌تواند، برای آن شخص کاری انجام ندهد، چه می‌شود؟ البته یک موقع انسان نمی‌تواند، شرمنده است و خجل می‌شود که چرا نتوانستم؟! اما اگر کسی بتواند و انجام ندهد، چه می‌شود؟

باب الحوائج، موسی بن جعفر (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: «مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فِي بَعْضِ أحوَالِهِ فَلَمْ يُجِرْهُ، بَعْدَ أَنْ يَقْدَرَ عَلَيْهِ» [12] اگر برادر مؤمنی سراغ انسان بیاید و مشککش را اعلان کند و او بتواند انجام بدهد و قادر باشد، اما اجرا و عملی نکند؛ «فَقَدْ قَطَعَ وَلَايَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» به تحقیق که دیگر از ولایت خدا بریده می‌شود؛ یعنی دیگر ولایت‌الله ندارد و زیر ولایت شیطان و ابلیس می‌رود!

پس خیلی مواظب باشیم که اگر می‌گوییم مؤمن هستیم، باید دست دیگران را بگیریم؛ چون اگر بخواهیم دست دیگران را بگیریم و در حال خودمان باشیم، از ولایت‌الله منقطع خواهیم شد. جالب هم این است که اگر روایات و فرمایشات معصومین را ببینید، معصومین نمی‌فرمایند: حاکم و حکومت به مستمندان کمک کند؛ یعنی اصلاً خدا هم دوست دارد که مردم خودشان دست همدیگر را بگیرند. اصلاً یک مواقعی اتفاقاتی که می‌افتد، مثلاً در یک جا زلزله‌ای رخ می‌دهد و ...، برای این است که خدا می‌خواهد ببیند مردم چقدر می‌روند و آن وقت باب رحمتش را می‌گشاید.

کمک به پیامبر(ص)!

کسی نزد پیامبر عظیم‌الشان (صلي الله عليه و آله و سلم) آمد و عرضه داشت: یا رسول الله! وضعم خراب است، کمکی به من کنید و یک تبرکی به من بدهید، تا زندگی‌ام راه بیفتد. حضرت فرمودند: برو صدقه بده. عرضه داشت: آقا! من می‌گویم وضعم خراب است. فرمودند: بله! «الصدقة تجلب الرزق»، صدقه، باعث جلب رزق و روزی است. برو از هر چه که داری، یک مقدارش را بده.

می‌دانید این فرمایش پیامبر(ص) برای چیست؟ برای این‌که وقتی دست هم را بگیریم، خدا عنایت می‌کند و کمک من ناحیه الله موقعی می‌شود که مردم خودشان دست همدیگر را بگیرند. لذا این هم لطف و عنایت خداست.

این قدر مهم است که حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) می فرمایند: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْصَلَ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَعْرُوفًا فَقَدْ أَوْصَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)» [13] هر مؤمنی که به برادر مؤمن خودش کمک و خوبی کند، کأن به پیغمبر (ص) کمک و خوبی کرده است. کمک به پیامبر (ص)! خیلی عجیب است!

حسنةای که خداوند فقط برای سه گروه ذخیره کرده است!

این مطالب را بیان می‌کنم تا دستگیری از دیگران را فراموش نکنیم. خیلی حسنة از جانب خدا بر بندگان می‌آید، اما خیلی جالب است روایت می‌فرماید: خدا یک حسنةای دارد که آن را ذخیره کرده و فقط به سه گروه بیشتر نمی‌دهد. حضرت باب الحوائج، موسی بن جعفر (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ حَسَنَةً ادَّخَرَهَا لثَلَاثَةٍ» [14] خدا یک حسنةای دارد که برای سه گروه ذخیره کرده است:

1. «لِإِمَامٍ عَادِلٍ»، برای امام و پیشوای عادل. از آن جایی که اولین مورد، این را بیان می‌کند، معلوم است که خیلی مهم است که پیشوا و حاکم، عادل باشد.

2. «و مُؤْمِنٍ حَكَمَ أَخَاهُ فِي مَالِهِ»، مؤمنی که دست برادرش را در مال خودش، باز قرار دهد؛ یعنی او را بیاورد و به عنوان کسی که در مال خودش شریک است، دستش را باز بگذارد که هر چه خواست، بردارد.

خداوند حاج آقای بنابی را حفظ کند، حوزه علمیه ایشان در تبریز بود، به علت برخی مطالب، از جمله حسادت‌ها بعضی‌ها، ایشان به بناب رفتند و در آن‌جا حوزه دارند. ایشان خودش به طلبه‌ها شهریه نمی‌دهد. یک صندوقی آن‌جا گذاشته و پولی را در آن صندوق جام مانند قرار داده، شهریه‌ها را در آن‌جا می‌ریزد و می‌گوید: هر کس واقعاً هر چقدر نیازمند است، بردارد.

چنین کاری، نشان از برادری است؛ یعنی همه مال‌ها یکی است. «و مُؤْمِنٍ حَكَمَ أَخَاهُ فِي مَالِهِ»، یعنی دست برادرش را باز بگذارد که بردارد. البته مؤمن خودش هم می‌داند و به قدر نیاز برمی‌دارد، زیاده بر نمی‌دارد و طمع ندارد.

اصلاً کسی که طمع نداشته باشد، خدا به او مرحمت می‌کند. اما اگر کسی طمع داشت، برعکس می‌شود و خدا هم به خاطر آن طمعش؛ چون نیتش خدایی نیست، به او عنایتی نمی‌کند. اصلاً علت این‌که بعضی‌ها طمع می‌کنند؛ برای این است که خدا را رزاق نمی‌دانند.

3. «و مَنْ سَعَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي حَاجَتِهِ»، هر که برای برآورده شدن حاجت برادر مؤمنش سعی و تلاش کند؛ یعنی یک مورد برای امام عادل است، اما دو مورد دیگر، باز در همین قضایای کمک کردن است.

از یک سال مال خود، در همین دنیا انفاق کنید!

همه این مطالبی که در این جلسه بیان کردیم، برای این است که نزدیک سال نو، همدیگر را کمک کنیم. طوری نباشد که فقط فکر خانواده و فرزندان خودمان باشیم. مؤمن این نیست که فقط دعای کمیل بخواند، نماز شب بخواند (که باید نماز شب هم بخواند) و ...، اما زندگی خودش آن‌طوری که دلش خواست باشد و به زندگی دیگران، بی‌اهمیت باشد.

در جلسه گذشته هم بیان کردم که یک سوم مال ما برای خودمان است و خودمان اختیارش را داریم. اما این یک سوم را باید در حیات خودمان خرج کنیم؛ چون بعد از مرگمان که دستمان به مالمان نمی‌رسد. مثلاً وصیت می‌کنیم که یک سوم مالمان را خرج کنند که این، هم خوب است و بالاخره یک چیزی به ما می‌رسد. اما می‌دانید آن موقع چگونه است؟ چون ما از دنیا رفتیم، دیگر مالی نداریم و خودمان هم برای فرزندانمان هستیم. مثلاً می‌گویند: ولی میت اجازه می‌دهند، فلانی برایش نماز بخواند؟ یعنی دیگر فرزند بزرگش، ولی او می‌شود.

عزیز دلم! الآن اختیار مال خود را داری، یک سوم مال خود را الآن بده. ازدیاد مال هم الآن برای تو می‌شود. پس کمک کنیم، دست‌ها را بگیریم و مراقب باشیم. آن وقت برکاتش را ببینیم. آن بنده خدا بیان می‌کرد که فرزندان‌ش حافظه عجیبی دارند که فقط به خاطر کمک مخفیانه پدرش بود که بی‌سواد هم بود. لذا خدا به هرکس یک عنایتی می‌کند.

ضمن اینکه خود پروردگار عالم فرموده: با پول دادن به دیگران کم نمی‌شود، بلکه مضاعف می‌شود. کسی که مؤمن باشد، می‌فهمد که مضاعف می‌شود. امتحانش که ضرر ندارد. امتحان کنید. اگر کم شد، بگوییم این‌طور نیست.

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْ كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» [15]، غل و زنجیر به دستمان نزنیم که هیچ ندهیم. البته مبسوطه هم نباشد؛ چون باید خانواده را هم در نظر داشته باشیم. اما در یک سوم مال خودمان که اختیارش را داریم، هیچ‌کس (نه همسر، نه فرزند و ...) نمی‌تواند به من و شما غر بزند که چرا به دیگران می‌دهی؟! کارمند هستی، وقتی حقوق می‌گیری، یک سوم مالت را جدا کن و با دست خودت خرج کن و به دیگران بده، بعد برکاتش را ببین. اگر برکات نداشت، اگر لطف نکردند، اگر ازدیاد رزق نشد، اگر برای تو از جایی نیامد، آن وقت بگو که این‌طور نشد. این را حتماً امتحان کنید و دست همدیگر را بگیریم.

خدا هم دوست دارد خودمان بدهیم. البته دولتمردان هم باید مواظب باشند. روایتی هست که در باب سوء خلق بیان می‌کنند، حداقل قضیه این است که گرانی، سوء خلق می‌آورد، امانت را از بین می‌برد و سینه‌های مؤمنین تنگ می‌شود که روایتش را خواندیم که چرا بد اخلاقی‌ها در جامعه پیش می‌آید و گرانی هم بحث جدایی دارد. لذا دولتمردان باید مواظبت کنند، شاید یکی از فتنه‌های بعدی، همین گرانی باشد.

پس خودمان دست همدیگر را بگیریم. خودمان به اندازه وسع خودمان یاد همدیگر باشیم. همسایه بغلی و دیگری را مدنظر داشته باشیم، بعد ببینیم چه گلستانی می‌شود. ببینیم چقدر رحمت الهی نازل می‌شود و گناه هم از بین می‌رود.

چه کسانی توفیق یاری دیگران را ندارند؟

روایات دیگری هست که در یکی از آن‌ها می‌فرمایند: اگر به همدیگر کمک کنید، حتی گناه هم از بین می‌رود. لذا جالب است که می‌فرمایند: فقط دو گروه توفیق ندارند که یاری دیگران را انجام بدهند:

1. یک مورد کسانی هستند که بدگویی برادران خود را می‌کنند. می‌فرمایند: «لَا يُسَيِّءُ مَحْضَرٍ إِخْوَانِهِ إِلَّا مَنْ وَلَدَ عَلَى غَيْرِ فِرَاشٍ أُبِيَهُ» [16]. از برادران خود بدگویی نمی‌کند، مگر حرام‌زاده. حال، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

2. یکی هم کسانی هستند که به خدا در رزق، بدبین هستند. تصور می‌کنند خودشان رزق را به دست می‌آورند. لذا کسی که فکر می‌کند قدرت خودش است که رزق در می‌آورد، یعنی به خدا بدبین است و در رزاقیت او سوءظن دارد. می‌گوید: خودم بودم کار کردم، خودم بلد بودم و ...

این دو گروه، توفیق ندارند دست برادر مؤمنشان را بگیرند.

مرحوم ابوی می‌فرمودند: بعضی به سجده می‌روند و به جای «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، می‌گویند: سبحان ربی الاعلی و به من ده. یعنی دنبال خودخواهی هستند؛ چون باور ندارند که خدا می‌رساند و می‌گوید: اگر کمک کنم، کم می‌شود. من خودم بلد بودم، من خودم کار کردم، حالا به یک عده مفت‌خور بدهم؟! فکر می‌کند، این فکر و قدرت و بازو، برای خودش است. می‌گوید: بله خدا رزاق است، ولی من بلد بودم، دو تا را چهار تا کنم و ... لذا این‌ها را مواظبت کنیم.

از اهل بیت یاد بگیریم. آن‌ها که عالم در دست قدرتشان است، اما خدا به ظاهر تنگنا قرار داده و به تعبیری خودشان گرفتار هستند، اما وقتی روزه گرفتند و یتیم و اسیر و مسکین آمد، افطار خود را به آنان دادند و با آب افطار کردند. اهل بیت، الگوی عملی هستند. با این‌که عالم در دست قدرتشان است، اما در راه خدا، مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می‌کنند. آن وقت ما چه کردیم؟! یکی از کسانی که اطعام کرده، بی بی دو عالم است، همان کسی که در این ایام عزاداری و سوگواری برایش می‌گیریم. گاهی سفره‌های ما در افطار، بسیار رنگین می‌شود، ما که خودمان هم قبول داریم که نمی‌توانیم مثل آن‌ها باشیم، آن‌ها معصوم هستند، ما نمی‌توانیم. اما حداقل به اندازه‌ای که می‌توانیم، الگو بگیریم. کسی که درجانش بالا می‌رود، می‌تواند صبر و تحمل داشته باشد.

اما دل‌ها بسوزد برای بانویی که این‌طور افطار کرده، بانویی که بهشتی است، ام الخلقه، مادر گیتی، آن وقت مابین در و دیوار ...

پی نوشتها

- [1]. الأمالی (للطوسي)، ص: 539
- [2]. بحار الأنوار: ۳۳/۷۱/۶۷.
- [3]. بحار الأنوار : ۳۶/۳۰۵/۶۷.
- [4]. الخصال : ۲۷ / ۹۵ .
- [5]. بحار الأنوار : ۶۸ / ۱۶ / ۲۱.
- [6]. بحار الأنوار : ۶۷ / ۷۱ / ۳۹ .
- [7]. حجرات/ 12
- [8]. بحار الأنوار، ج: 66، ص: 175
- [9]. بحار الأنوار : ۶۷ / ۱۵۸ / ۱ .
- [10]. بحار الأنوار : ۸۹/۳۲۲/۷۴ .
- [11]. بحار الأنوار : ۶۷ / ۱۵۸ / ۱ .
- [12]. الکافي : ۴/۳۶۸/۲ .
- [13]. بحار الأنوار : ۳۸/۳۹۹/۷۴ .
- [14]. بحار الأنوار: ۷۰/۳۱۴/۷۴ .
- [15]. اسراء / 29
- [16]. بحار الأنوار : ۲۵/۱۹۸/۷۲ .